

روسو و تعلیم و تربیت

نگارش و تلخیص محمود ابوالضیاء - از تبریز

عقاید و نظریات روسو درباره تعلیم و تربیت :

۱

چنانکه در آثار روسو مکرراً اسم لوکزا می‌بینیم معلوم است افکار تربیتی را هم روسو از وی تبعیت کرده است ، افکار لوک در موقع ظهور از قلم توانای روسو تازه بنظر می‌آید ، با حرارت و با روح بودن نوشته‌های روسو است که اغلب اذهان را بتفکر دربارهٔ تعلیم و تربیت و پیشرفت امور مربوطه بآن سوق بلکه مجبور می‌کند ، روح پرشور و حساس روسو است که او را در دنیا یگانه قائد اصلاح امور تعلیم و تربیت معرفی کرده است و بهمین علل است که بسیاری از مریبان و مورخین مبدا انقلاب تربیتی را از زمان ژاک روسو و از تأثیرات افکار عالی او میدانند .

چون کتاب امیل مجموعهٔ عقاید و افکار و نظریات تربیتی روسو میباشد لذا اختصاراً مندرجات فصول پنجگانهٔ کتاب مذکور را باطلاع قارئین محترم میرسانم :

روسو در مقدمهٔ امیل میگوید زندگانی بچه سری است که هر قدر مطالعات عمیق در حق بچه و عالم بچگی بعمل آید حیات او بیشتر از اول اسرار آمیز و حیرت آور بنظر می‌آید ، بعضی اشخاص عاقل و بزرگ هم بدون اینکه درجهٔ استعداد و طبیعت بچه را بفهمند مطالبی را که فهم آنها از عهدهٔ بچه‌ها خارج است میخواهند با آنها تلقین کنند و اغلب بچه خردسال را مردی تصور کرده و با او معاملهٔ اشخاص بزرگ می‌نمایند متأسفانه هیچکس نمیخواهد ماهیت و طبیعت بچه را تحقیق کرده و بداند برای تربیت بچه ، بچه اقداماتی باید توسل جست ؛ و صلاح‌دید روسو برای تربیت اطفال عبارت از تقلید طبیعت است ، مقصود روسو از کلامهٔ طبیعت ، ذات فطری بچه میباشد مری مجبور است طبیعت و استعداد و انکشاف داخلی بچه را پیروی نموده و تربیت را با طبیعت طفل موافقت دهد .

مقصود و ایدهٔ روسو از تربیت ، تربیت و ترقی افراد بشر است بدرجه انسان کامل کتاب . امیل عبارت از پنج فصل مفصلی است که هر کدام از آن فصول با اسم کتاب از طرف روسو تأمیده شده است .

فصل اول کتاب امیل راجع است بتربیت بچه از بدو تولد تا یکسالگی ، فصل دوم در تربیت طفل است از دوازده سالگی (قسمت اول و دوم راجع بتربیت بدن و حواس است) فصل سوم در تربیت اطفال است از دوازده تا پانزده سالگی (تربیت فکری) قسمت چهارم در تربیت جوانان است از شانزده سالگی تا حین ازدواج (تربیت اخلاقی) فصل پنجم کتاب راجع بتربیت

زوجه امیل (صوفی) (تربیت زنان) میباشد .

فصل اول : رسو در مقدمه کتاب میگوید : بچه‌ها صحیح و بی‌عیب از طرف خدا آفریده شده و بعدها بدست انسان فاسد و تباه میگردند ، اگر نوزادان تربیت صحیح و کاملی به بینند فاسد شدن آنها از مجالات است . ما ضعیف و ناتوان دنیا می‌آئیم و برای زندگی محتاج بقوت بدنی هستیم ، در موقع تولد از عقل و ادراک محرومیم پس برای داشتن قوه جسمانی و عقلانی محتاج بتربیت می‌باشیم .

تربیت بچه از سه راه حاصل میشود ؛ طبیعت . اشیاء و انسانها .

انبساط داخلی اعضاء و ملکات ماعبارت از تربیت طبیعت است .

تجاریبی که از اشیاء تحصیل میکنیم ، تربیت اشیاء است .

طریقه‌ای که راه استفاده از این انکشاف را بما یاد میدهد ، تربیت انسان است ، در میان این سه عامل بطبیعت نمیتوانیم اعمال نفوذ کنیم و تربیت اشیاء هم از بعضی جهات بما وابسته نیست ولی انسان که وظیفه اساس تربیت بدست او انجام می‌باید تربیت شده و انسان کامل و عالم بوظایف خود باشد ، وظیفه مربی وفق دادن طبیعت طفل است با عوامل دیگر تربیت .

تربیت باید موافق طبیعت باشد ، طبیعت افراد بشر را برای خود تربیت میکند ولی ما بچه‌ها را برای دیگران (اجتماع) تربیت می‌نمائیم ، اجتماع هم میخواهد اطفال مثل خودشان متماق و دروغگو و مزور تربیت شوند ؛ پس ما در حقیقت برضد طبیعت رفتار میکنیم . چیزی که طبیعت از ما میخواهد بحال خود گذاشتن بچگان است در انکشاف استعداد های طبیعی (تربیت طبیعی) .

اصول تربیتی که تا حال معمول بود اصول کهنه و مندرسی است که مخرب بدن و روح بچه‌ها می‌باشد بیشتر مردم بمجرد تولد طفل ، او را در قنداق تنگ جا داده و دستها و پایهاش را محکم در آن قنداق می‌بندند تا حرکت نکند ، وقتی که بزرگ شد کشیشان و مربیان ناصالح ، فکر او را محکوم بگفته‌ها و اوامر خودشان می‌نمایند و بعد از مردن انسان بیچاره را در تابوت تنگ و تاریکی محبوس می‌نمایند . آیا موجودی که نام انسانی را قبول کرده محکوم است که با اصول ایجابی ما که عین بی‌اصولی است در زیر فشارهای سخت روحی و مادی محو و نابود شود؟! .

بعضی از قابله‌ها و دایگان برای اینکه بداندخواه خود شکل مناسب و قشنگی بسربچه بدهند سر بچه را بمجرد تولد بادست فشار داده و شکل طبیعی آنرا تغییر میدهند ، بی شک و شبهه ، انسان ابتدائی راحت تر از ما می‌زیسته ، بستن دست و پای بچه در قنداق و شکنجه دادن قوای بدنی و روحی او ظلم و جنایت عظیمی است .

گذشته از این خطبها ، پدران و مادران اطفال خود را بدایگان و لاله‌ها سپرده و برای آنها اطاقهای عالیجده معین کرده و یا با معیت نوکر و کلفت بدعات می‌فرستند ، مقصود آنها از اقدام باین کارها این است که بچه‌ها باعث زحمت پدر و مادر نشده و با مواظبت و تربیت بچه آسایش آنها سلب نشود . با این ترتیب مادران ، محبت بچگان خود را بین اشخاص خارجی تقسیم می‌نمایند تمامی این قضایا برای ما ثابت می‌کند که ما از طبیعت فرسنگها دوریم و بواسطه همین دور شدن از طبیعت است که بمادران حقیقی و باطفال تربیت شده تضاد نمی‌کنیم . همچنین مادرانی که فرزندان خود را مثل معبود ستایش کرده رآنهارا با ناز و نعمت پرورش میدهند ، آنها نیز برخلاف طبیعت رفتار می‌نمایند ، زیرا طبیعت . تربیت و ورزیده و یخته شدن بچه‌ها را میخواهد و چون مادران اطفال خود

را بیشتر از حدی دوست داشته و تربیت را فدای محبت جاهلانه می‌نمایند این است که پدران برای تربیت اطفال صالح‌تر از مادران می‌باشند تربیت اساسی بیچگان بعد از پدران است متأسفانه پدران هم مثل مادران از تربیت اولاد خود کناره‌گیری می‌کنند در صورتیکه هیچ مشغولیت و هیچ‌گونه وضع اجتماعی نمی‌تواند این مسئولیت «تربیت اولاد» را از پدر سلب نماید، پدری که دارای قلب و احساسات است از ایفای وظیفه مقدس خود (تربیت فرزندان خود) تجاشی نمی‌نماید، پدرانی که مرتکب گناه لا ینفر (تربیت نکردن اولاد خود) می‌گردند بعدها اشکهای تلخ ازدیدگان ریخته و از تسلی خود عاجز خواهند ماند!

هرچند روسو طرفدار این عقیده است که بچه را باید پدر تربیت کند ولی چون پدران هنوز بوظایف خود آشنا نیستند (تربیت کامل ندیده‌اند) روسو تربیت امیل را بمری می‌سپارد، وی اگرچه عدم کفایت خود را در تربیت امیل اعتراف می‌نماید ولی بطور نظری یعنی بوسیله قلم این وظیفه مقدس را متقبل می‌شود پس میتوان گفت مری امیل رسواست.

بعقیده روسو پدر باید جوان باشد تا بتواند در موقع بازی با بچه همبازی شود، امیل باید منسوب بیک خانواده اصیل و نجیب و متمولی بوده و فقط محض اطاعت بمری، یتیم باشد گذشته از این، امیل بایستی قوی‌البنیه و صحیح‌المزاج بوده و از حیث فوای دماغی طبیعی باشد مری امیل با دایه‌ای بدهی خوش آب و هوا رفته و در آنجا اقامت نموده و بتربیت بچه می‌پردازد زیرا شهر هاسب نکیت بشراند، بعقیده روسو بچه باید دوران شهر یعنی در دینه تربیت شود.

برخلاف اغلب مریبان، اصولی که روسو نخستین دفعه می‌خواهد در تربیت اطفال بکاربرد این است که بچه را باید از اعتماد بمادات و اخلاق مانع شد.

(تربیت فلسفی) بچه باید در تمام آزادی زیسته و حاکم بقوای خود باشد. نباید بچه چیزهای کر به‌المنظر و حیوانات ترسناک و ماسکهای مهیب نشان داد، نزدیک گوشهای بچه سلاح‌صدا دار از قبیل تیر و غیره نباید خالی کرد، شنودن صداهای دهشتناک برای بچه مضر میباشد.

محض اینکه حس مکان زود در ذهن بچه تولید شود، وی باید بهر چیزی دست زده و بهر شیئی لمس کند، حتی المقدور باید احتیاجات بچه را رفع نمود ولی اگر برای نیل بارزو و خواهش های خود داد و فریاد کند نباید مطابق میل او رفتار شود، موقعی که بچه تا اندازه ای توانائی پیدا کرد باید کارهای راجع بخود را شخصا انجام دهد زیرا عیب و نقصان بشر از ضعف و ناتوانی آن است. «بچه های خود را قوی تربیت کنید تا انسان های کاملی باشند زیرا کسیکه همه چیز قادر است هرگز و بهیچوجه کار بدی از او سر نمی‌زند» اشخاص سالم و قوی در زندگانی کامران و موفق می‌گردند.

اسباب بازیهای بچه حتی المقدور باید ساده باشند تا اینکه بچه در موقع رشد و بزرگی باشیاء تجملی فریفته نشده و باینگونه چیزها میل و عادت نکند.

در تکلم بچه؛ عجاوه نکنید، زیرا بطور حتم بچه در موقع معین شروع بتکلم خواهد کرد، نکته قابل توجه در این مسئله عبارت از این است که باید در معرفت اشیاء دقت زیاد نموده و کوشید تا نام اشیائی را که بچه بانها آشنائی پیدا می‌کند بطور وضوح تلفظ نماید، معرفت اشیاء باید بطور تجربه بیچگان تعلیم داده شود.

فصل دوم از کتاب امیل :

روسو تکلم بچه را در مرحله ثانوی می‌شمارد و دوام این مرحله تا دوازده سالگی است «چیزی که بچه باید در این مرحله بفهمد تمایل بکار و تحمل بزحمت است» زیرا بچه باید بزحمت عادت کند تا در نتیجه کار و زحمت قوای او رو بتزاید گذاشته و تحریک شوند ، بچه در این مرحله شروع با دراک و فهم میکند و در اینموقع است که باید تا اندازه ای سهو و خطاهای او را اصلاح کرده و راه صواب را بدو نمود زیرا در صورت تفاؤل از این قسمت احتمال دارد بچه بیرنگه‌های صعبی دچار شود. بچه را باید دوست داشته و بیازبها و مشغله‌های او مساعدت و همراهی نمود ، زیرا بازیها و تفریحات تمایلات طبیعی بچه‌ها میباشد . بچه‌ها باید بچشم بچگی نگاه کرد .

نکته قابل توجه این است که اراده و آرزوهای بچه‌ها . باید باقوای جسمانی و عقلانی آنها متناسب و متعادل باشند . آزادگان حقیقی آرزومندان بکارهایی هستند که میتوانند به آمل خود نایل شوند ، همچنین اراده کنندگان بکارهای ممکن الوصول ، آزادگان میباشد ، بنابراین بچه خواستن و هوس کردن بهرچیز را باید یاد بگیرد .

بچه‌ها ، بکارهای بیفایده و مضر تمایل نمی‌کنند ، پس آنها باید در اجرای امیال خود آزاد باشند ، اگر بچه‌ها با امیال غیر صالح و غیر معقول تمایل کنند نباید از آنها ممانعت نمود .

(تربیت منفی و طبیعی) زیرا بازداشتن از چیزی سوءتاثیر می‌بخشد و علاوه اطفال ، در تحت اطاعت و اسارت بودن را چیز ناگوار تلقی مینمایند ، اگر بچه‌ها بهوسهای غیرطبیعی و کارهای غیرمعقول بگردند . باید در مقابل کارها و مقاصد آنها تولید اشکال و موانع نمود . با این اصول بچه‌ها می‌فهمند که موانع و سبب عدم موفقیت اشیاء و مادیات اند ، بواسطه موانع طبیعی ، بچه‌ها از نیل به آرزوهای غیر صالح خود عاجز مانده و این موانع و عدم امکان در رندگانی طفل ، جای قانون های طبیعی را می‌گیرد .

در این مرحله ، در حیات امیل . قوت و مجبوریت ، عجز و ضرورت رول بسیار مهمی را ایفا می‌نمایند مفهومات اخلاقی مثل وظیفه شناسی و اطاعت و غیره ابتدا در وجود امیل موجود نیست و از استعداد قبول صفات معنوی و اخلاقی فاقد میباشد زیرا هنوز دنیای محاط او مادی است اگرچه از وظایف حتمی تربیت ، با عقل نمودن بچه است ، ولی اگر بخواهیم تربیت عقلی و فکری را بواسطه تدریس اعمال کتیم ، بچه‌ها عالمان کودک و کودکان پیر خواهند شد پس جهات عقلی مسائل اخلاقی و حیاتی را نباید بطور استدلال به بچه بیان نمود بلکه بچه باید بضرورت و با فهمیدن مضرات اعمال بد ، از کارهای مضر و ناپسندیده اجتناب ورزد . اگر مربی بطرز آمرانه و تحکم آمیز بخواهد به تهذیب اخلاق بچه موفق آید قطعا طفل فاسد الاخلاق بار آمده و ضایع شدن آن متیقن است ، تشویق کردن و سوق طبیعی ، دادن در تربیت همیشه اصلاح بوده و بهترین رهبر انسانی است .

بچه‌ها هرگز بضرر و نارضا ساختن اشخاص راضی نیستند اگر چه بعضا بکارهای زبان آوری اقدام می‌کنند ولی در آن اضرار سوء قصدی ندارند بنا بر این لازم است تربیت بدنی بطور منفی باشد یعنی در تربیت بدنی اقدام نکردن بچیزی ، بهتر از اقدام کردن بآن است . بهترین اصول این طرز تربیت مشغول کردن بچه است بزازی و تفننات دیگر . این اصول برای نگاهداری بچه از همه گونه خطاها و بدیها و اعتیاد باعمال نکوهیده کافی است .

اصول تربیت امروز بر خلاف اصول قدیم می باشد، تا حال مقصود اساسی از تربیت با عقل نمودن بچه بود ولی بعد از این « مری باید دقت و سعی خود را صرف تقویت بدن و احساسات و حواس بچه نماید فقط فکر و دماغ طفل حتی المقدور باید کم فعالیت باشد،

(تربیت بدن و حواس) این اصول، برای مریبان هم سهل و مفید است زیرا مریبی با این اصول بشناختن استعداد و طبیعت بچه که آزادانه انکشاف می یابند، موفق میشود. هر چند امین دور از نوکر و کلفت و شهرها تربیت میشود، اگر احمانا در تحت تاثیر بچه های فاسد الاخلاق واقع بنده و مایل بفساد اخلاق باشد، آنوقت باید احتراصات و هوی و هوسهای نامعتول و بد را مانند يك مرض بطفل معرفی نمود زیرا اطفال در این مرحله در حرکات اخلاقی و معنوی دارای فکر قطعی نیستند.

قبل از بحث از وظایف اعزاز باید حقوق آنها را با ایشان حالی نمود خصوصاً مالکیت شخصی و مقدس بودن آنها بچهها باید تلقین کرد، این مسائل را بیشتر از تعالیم بطور تجربه و با مثالهای عملی باید بطفل فهماند که تحصیل عزت و آبرو و کسب مال و ثروت فقط با سعی و زحمت شخصی میسر میشود. چون مردم باهم دیگر مربوط بوده و آمیزش می نمایند در حرکات و اخلافتان در طبیعت هم دیگر مؤثر میباشد برای نگاهداری بچهها از دروغگوئی، تزویر و سایر حرکات ناشایست دور کردن آنهاست از محیط و قایمی که آنها را بدان اعمال بد سوق میدهد از عادت اطفال بدروغگوئی و سایر صفات مذمومه از عدم آشنائی مریبان و معامین بوظایف خود ناشی میشود، مریبان با دادن سئوالات مشکل خارج از استعداد طفل و با دادن وعدههایی که بهیچکدام عمل نمیشود، بچه ها را بدروغگوئی عادت میدهند. از وعظ و نصایح زیاد اخلاقی با اطفال، باید اجتناب نمود **(تربیت منتهی)**

تربیت مفیدی که باید با اطفال داده شود آزار و بدی نکردن بمردم است زیرا فضیلت يك قسمتش چیز منعی است ولی بفقیده روسو تذکر این قبیل مسائل با اطفال تربیت شده زاید است زیرا بچه طبیعی (نورمال) هرگز مرتکب کار نامعقولی نمی شود و گردد آزار مردم نمی گردد

روسو در اواخر این مرحله و از تدریس و تعالیم بحث می کند، فهمیدن درجه استعداد بچه در این مرحله خالی از اشکال و اهمیت نیست و برای ادراک این مسئله اطفال را نه نابه با بتصور نمود و نه بی استعداد صرف، بلکه باید برای اطفال استعداد متوسطی را قائل بشویم. چیزهایی که در دماغ اطفال است افکار نبوده بلکه الواحی هستند و اینکه بچه ها اشیائی را که می بینند فقط اسامی آنها را در خاطر و حافظه خودشان نگاه می دارند از همین بابت است، زیرا بچه ها در این دور دارای استعداد و محاکمه عقلی نیستند، در حقیقت از قوه حافظه هم محرومند، موقعی که آموزگار بشناگرد زبان یاد میدهد کلمه بکلمه یاد داندش و تکرار آنها نیز این مطلب را ثابت میکند.

« بچه تا دوازده سالگی غیر از زبان مادری، نباید زبان دیگری یاد بگیرد » زیرا دماغ طفل استعداد مقایسه و محاکمه و تمیز زبانهای مختلفه را ندارد، بچه ها درس جغرافی را کلمه بکلمه یاد میگیرند و در درس تاریخ چون نمی توانند مناسبات و روابط وقایع را تمیز بدهند این است که در درس تاریخ هم بیاد گرفتن الفاظ اکتفا می نمایند تمامی اینها دلیل است به نرسیدن موقف حقیقی درس.

بفقیده روسو نباید بچهها را بحفظ بعضی قطعهها مجبور کرد زیرا بچه ها معنی حکایات و قطعات منظوم را نمی توانند کاملاً ادراک کنند و حفظ کردن حکایات که کار بزرگان است برای

اطفال مفید نمی باشد، حتی روسو در این مرحله بر علیه تعلیم نوشتن بیجه است با همه این باید در وجود طفل ذوق و هوس نوشتن را تحریک و تقویت نمود، مربی با فهماندن فواید نوشتن بیجه اگر بتواند و تحریک هوس تحریر موفق باشد، آنوقت بیجه، بخودی خود بنویشتن تمایل می کند و اگر نه زحمت تعلیم نوشتن برای بیجه از هرگونه شکنجه و عذاب سخت تر و ناگوارتر است؛ بعد از آنکه بیجه بنویشتن ذوقی پیدا کرد قبل از آنزده سالگی میتواند خواندن و نوشتن را یاد بگیرد و اگر تا این سن نتوانست نوشتن بیاموزد چندان شایان اهمیت و تأسف نیست.

بنظر روسو بیجه نباید تا دوازده سالگی کتابی به بیند، و در این صورت که مربی تا دوازده سالگی کتابی بطفل نباید نشان بدهد پس بیجه وسیله باید اوقات خود و بیجه ها را بگذراند؟

بعقیده او برای تقویت فکر بیجه، لازم است مربی قبلا، وجود بیجه را تقویت و تربیت نماید، و باین اصول بیجه در بزرگی عاقل و عالم، بزرگ و مقتدر میشود، طفل مثل وحشی بیجه ای است، و وحشیان بواسطه زندگی آزاد و طبیعی که دارند قوای بدنی و عقلانی (شعور) شان توام و متناسباً رشد و ترقی میکند برای اینکه اطفال دارای ابدان قوی و محکمی باشند باید آنها را در حرکات بدنی و بازیها آزاد گذاشت (تربیت طبیعی) لباس طفل باید گشاد باشد، بدن او را باید بسرما و گرما عادت داد، خوابگاه و رختخواب بیجه نباید نرم و گرم باشد و برعکس هر قدر خشن و ناراحت باشد همان اندازه مفید تر خواهد بود، لیکن بیجه را باید اجازه داد تا زیاد بخوابد، شنا کردن را بطفل یاد بدهید، بیجه نباید از غرق شدن بترسد.

مخصوصاً با وسایل مختلفه، بتقویت و تربیت حواس، که تا حال مربیان توجهی و او اینکه جزئی هم باشد نکرده اند، باید همت گذاشت، باید با مشارکت خود بیجه مسافتها و مقیاسها را اندازه گرفته و حساب کرده، لمس اشیاء و دست زدن بهر چیزی برای اطفال مفید است زیرا بواسطه لمس حواس بیجه ها تقویت پیدا میکنند، در مقابل این بیجه ها را باید وادار کرد یا برهنه راه بروند تا حساسیت پای شان تخفیف بیابد، چشمهای بیجه ها باید بتخمین مسافت و اندازه گرفتن عادت نمایند تدریس نباید نظری باشد بلکه دروس باید بوسیله الواح و اشکال بطور تجربه و مشاهده تعلیم داده شود، از بیان براهین و ادله خودداری باید کرد.

برای تربیت حس سامه (گوش) بیجه باید از اصوات و صداها و آهنگها استفاده نماید. برای بیجه ها باید سرود و نغمه بخوانید لیکن سرودها نباید زیاد مهیج باشند بلکه هر قدر ساده و طبیعی باشند فوایدش بیشتر خواهد بود. برای تقویت حس ذائقه، چشیدن اغذیه از ضروریات است و در این تربیت حسی هم شرط است که اغذیه باید طبیعی و ساده باشند، نان و آب از اغذیه ساده اند بطوری که هیچکس از این دو چیز سیر نمیشود، اگر غذا ساده باشد بیجه هرگز زیاد نخورده و دچار امتلاء معده نمی گردد زیرا اغذای مطبوع و لذیذ باعث یر خوری شده و بسیار خوردن سبب یر شدن معده و اختلال صحت بدن طفل میگردد.

فصل سوم از کتاب امیل :

بیجه در این مرحله زیادتر از هوس و آرزو دارای قوت است و این قوت یگانه وسیله است برای تحصیل علوم و فنون. این مرحله (از دوازده تا آنزده سالگی) را روسو دوره تعلیم می نامد حس تجسس و کنجکاوی بیجه در این دور از هر دور بیشتر است، تجسس طفل در هر مورد استقامت و رزد معلومات هم باید در همان زمینه داده شود. پرسشهای بیجه ها این چیست؟ آن چه چیز است؟

وجود حس کنجکاوی را در طبیعت آنها ثابت می کند . بچه ها ماهیت اشیاء لازمه و غیر لازمه را میپرسند و این پرسیدن دلیل ظاهری همان حس تجسس است .

برای تحریک حس تجسس و تطبیق سوق طبیعی باید اشیاء را بچه نشان داد ولی ذکر قواعد کلی ابدأ لزوم ندارد زیرا بچه نمی تواند آن قواعد را بفهمد و بجهت عدم ادراک آنها خود را عاجز و ناتوان تصور کرده و بضعت خود و لزوم تبعیت صرف بمریی را یقین می کند .

برای تعلیم مقدمات علم هیئت باید از طالع و غروب آفتاب و ماه و سایر مناظر آسمانی استفاده کرد هر چند بچه قشنگی و روح این مناظر را نمی تواند ادراک کند ، با همه این باز ممکن است چیزهای مرئی را بچه نشان داده و توضیحات لازمه را داده و بعضی نتایج بدست آورد .

در تدریس جغرافیا باید از خانه پدر و مادری شروع کرده ، سپس مولد و وطن و بعدها شهرها و دهات مجاور را مورد بحث قرارداد . (**قرینت قدریچی**) و بهمین منوال رفته رفته دائره تعلیم را وسیع تر نمود ، امیل نه فقط باید نقشه نقاط روی زمین را از حفظ بداند بلکه مجبور است عین همان نقشهها را شخصاً رسم نماید .

در درس فیزیک بتعلیم معلومات مختصر راجع به آلات و اشیاء و یا بد کر طرز ساختن آنها می شود اکتفا کرد بلکه باید بچه را بساختن آلات و چیزهایی که مورد بحث واقع میشوند ، رهنمائی و ترغیب نمود اگر بخواهند ، قوانین طبیعت را بطفل یاد بدهند باید قبلاً درباره اشیاء ظاهر که جاب انظار میکنند اطلاعات کافی داده و فکرش را تربیت نمایند . تمامی تحصیلات و دروس باید بزنگانی طفل مفید بوده و فواید آنها را بچه شخصاً ادراک کند (منظور استفاده) مثلاً اگر بخواهیم راجع بقام برای طفل چیزهایی یاد بدهیم باید قام را عیناً بچه نشان داده (اصول مشاهده) و جوابا باین سئوالات توضیحاتی بدهیم : قام بچه درد میخورد ؟ قام را از چه میسازند ؟ الخ .

باید بطفل چیزهای ضروری و ماباه احتیاج را که فعلاً مورد احتیاج وی میباشد تعلیم داد زیرا آموزگار حقیقی ما تجاربی است که شخصاً باخذ آنها اقدام می کنیم . چیزهایی را که بچه بداندستن و یاد گرفتن آنها میل ندارد نه باید یاد داد در خصوص تدریس هم روسو اشیاء ، اشیاء ، گفته داد میزند ، مقصود مریی بزرگ این است که تدریس باید بوسیله اشیاء و الواح و اشکال بعمل آید (بیان مشروح هر کدام از این نظریات میتواند کتب و مقالات متعددی را اشغال نماید ولی مقصود ما ، ذکر تمامی آراء تربیتی روسو است بطور اختصار)

یکی از مسائل ضروری زندگانی بچه اشتغال بحرفه ای است . روسو برای تأمین دومقصد بکسب حرفه اهمیت میدهد : اولاً می خواهد عدم توجه وی میلی را که در میان مردم نسبت بصنعت مخصوصاً بحرفه مشاهده میشود از میان بردارد و تحقیری را که از طرف مردم نسبت به پیشه وران دیده میشود برطرف نماید . ثانیاً باتعامیم حرفه بچه ، می خواهد حیات بشری را از گرسنگی و فلاکت که در انقلابات آتیه اتفاق خواهد افتاد نجات بخشد .

جای سنی شکفت است که روسو انقلاب کبیر فرانسه را در آئینه نزدیک پیش گوئی کرده بود ، این پیش گوئی شدت فراست و دارا بودن روسو را بیک قوه فوق العاده پیش بینی ثابت میکند .